

(1) هو الفتاح العلم

(2) و ما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم

(3) بفحواي کلام اسماني و مقتضای پیام ربّانی حيث قال جلّ و علا في حکم کتابه الشریف و منزل خطابه المنیف (4) و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو ابواب فتوح هر مسعود و أسباب حصول هر مودود که (5) مبدع مدارج فتاح بنصیب و مناچ بینت تعالیت الاروه و توالیت نعماءه است بی غایت عنایت و نهایت حمایت (6) خلاق علی الأطلاق چهره حرام نکشاید و اتعام مهام هر موجود و انتظام مراد هر محمود از صلاح و فلاح که (7) در تدبیر استعظام امور ملک و ملت و تفگیر استحکام وفور دین و دولت خبر و مشعر باشد و بی وسیلت رسیلت حضرت (8) صمدیت جلت قدرته و علت کلمته صورت تأیید و بیان تاکد نپذیرد

هرچه خواهی ازو طلب که جز او (9) عقدة مشکلات نکشاید
هر که جز بر عنایت یزدان دارد امید باد پیهاید

(10) هانا بموجب خواهی ایات بینات سبحانی و مستوجب اخبار حقانی طیبات زاکیات صمدانی روی خشوع و نیاز بذرکاه حضرت (11) بی نیاز عز شانه و عظم برهانه نهاده استدعاء صعود قوت اهل جهد و اسلام و المقاد عقود ملت اهل (12) رشد و ایاعان از اهم مهیّمات و انجح حرامات می‌نمود بنا بران در انان اللیل و اطراف النهار بوسیله اینعنه افتخار نموده و هواداری رسالت دین محمدی و رضاجویی اشارت ملت احمدی علیه من (13) القیلوات افضلها و من التحیات (14) اکملها سعادت اقبال دو جهانی و رفاقت امال جاودانی دانسته پیوسته بقلع و قمع مخالفان دین و معاندان (15) اهل یقین اجتهداد

می نایم که جون بصدق نیت و صفاء طویت وجهه همت عالی نهمت نصرت دین و تقویت اسلام و غزو کفار (16) بقار و کسر اصنام و اوئان بود روز بروز دولتی تازه و نصرتی بیحدو اندازه بر روی دولت ما واضح و لایح می شد (17) و هذا من فضل الله تعالی

هر کرا کوشش از برای خدا است
همه کارش زایزد امد راست

(18) و مؤیدات اینعنه از نصوص کتاب و احادیث صحیح الاكتساب بر علو شان مبارزان میدان جهاد و رفعت و قدر منزلت (19) نبرد آزمایان معرکه غزو با اهل شرکت و عناد زیادت از انست که محاسبان عصر و مهندسان دهه عشري (20) از معشار و خمسی از اخmas آن سالهاء بی پایان در حیز عبارت و مرکز استعارت توانند آورد فسالها قصه فی شرحها طول (21) غرض از ارتباط کلمات و استنباط این حکایات انکه چون مددی مدید و عهدی بعید بر ان متادی شده بود که (22) اثار خالفت و ترد در ناصیه نامبارک کروهی از مرده جهال و انبوهی از جمله ارزال سلاطین ملاعین شجرة فجرة فرنك (23) و انحوالی و خواقین شیاطین کفره خسره سرحد آن نواحی بروکشته روز بتخصیص ایغروبوز که اعظم بلاد کفار نابکار و غدار (24) ناپایدار آن دیوار بود مشاهده میرفت و ملتفت اعمال قبیحه و افعال ردیته ان زمرة ضلال و جهال کشته نمیشد (25) ناکاه سوداء غرور بدمعاغ غیر مسرور آن ملاعین نا معقول راه داده بسر و اسر حواسی و مواسی همalk محروسه مانوسة (26) انام اسلام عزم جزم ساخته تاخته

کسی را که دولت بکردد زراه
براهی شتابد که افتاد بعاه

(27) چون حال بدینوال مشاهده افتاد نائمه غضب خسروانه و شعله حیت پادشاهانه استعمال یافه

روان کرد لشکر بعزم جهاد
سمند ظفر زیر ران مراد (28)

ولایات کبران بتارج داد

سر انرا ز شمشیر خود تاج داد

(29) و عنان اجتهاد و اهتمام بطرف طاغیان یا غیان باعی عاقی زرداد عناد خذلهم الله تعالیٰ
الی یوم التّناد (30) منحرف و منصرف ساخته

نصرت عنان کرفته و اقبال در رکاب
و زآسان رسیده بشارت بفتح باب

(31) بعد از قطع فیاف و بوادی و سیر منازل و مراحل بخرسی و فیروزی بسر حد ان
حوالی و نواحی سراپرده نصرت (32) و اقبال باوج سپهر عظمت و جلال افراسته
نزول اجلال و حلول افضال واقع شد و چون آن (33) قلاع و بلاد در اثناء جزائر
واقع شده بود و هیچ متنفس بدانجا عبور نتوانست نمود حکم جهانگطاع قضاجریان
(34) لازال نافذا في الرّبّع المسكون بتنفيذ پیوست که از یین و یسار آن معبر بلاد و قلاع
پول بکشی و چوب بسته و بسلسل و زنجیر (35) اهین مستحکم کرده عساکر کردون
ماثر بدانجا عبور نمایند مدبران کاردان و نجاران عالی نشان بلند مکان (36) بجد و جهد
 تمام در شب و روز بعده سه روز

پلن بر سر آب دریا روان

ز کشته بیستند فرمان بران

(37) بر ان پل زدریا کذر کرد شاه

بنایید حق با تمام سباه

نصرت از یین و ظفر از یسار

بصوب آن بلند حصار

(38) عنان ارادت و اقتدار مصروف و معطوف داشته و بقرب آن از طرف شمال که فی
اجمله ساحل بود مخیم (39) نزول هیون واقع شده و بواق عساکر ستاره عدد ظفر شعار
نصرت دثار دایره کردار کرد اکد آن ^۱ حصار (?) ^{۱۲} (40) بکشته لنکروار پای استقامت
و اقتدار بزمین نیرو و وقار مستحکم کردانیده ثابت قدم و راسخ دم کشته (41) و از
طرف سواحل بهادران کردون شکوه رعد خوش همه بسان سپر سینه باز کرده بتیغ همه چو

کوهی شمشیر غرق در آهن (42) اطراف و جوانب ان قلاع و حصار مرکزوار فرو کرفته
نشستند و دست و شست بجنك و پیکار بسته و کشاده

(43) بهر بجا که رسد آن سپاه کشور کیم

عدو ز تیع هلاک ار برست کشت اسیر

چه آن قلاع رفیع و متین (44) حصنه است بغايت حصين و سرباره آن باعالي عليين
و از طرف سواحل خندق عميق که در هیچ عصری از اعصار سلاطین (45) نامدار
و خواقین ذوى الاقتدار خضر کردار² و شوکت و فرصت و نصرت (46)³

(47) و از تک زمین تاسر باره آن حصين از سنك تراشیده بکج و اهک برآورده که
عقاب تیزپرواز بهزار پروبال (48) بر قله آن پرواز نتوان ساخت

نیابد کرند از غریق و حریق

نه از نفت و عرّاده و منجنيق

(49) اميد سلاطین کيتي ستان

کسسته بکلی ز تسخیر آن

و از بنیان اساس اسلام و رسالت حضرت (50) خير الانام عليه صلوات الله و السلام
تا غایت زمان هیچ صاحب شوکت و شجاعت از اهل جهد و اسلام (51) بدانجا رسوخ
و عبور خوده چون توفيق رفيق و یاور رايات قرين و مجاهدان راه تحقيق و يقين بود
هشت عالي نهمت (52) بتخدير ان اقدام نمود از هر طرف از اطراف آن عالي حصار از دریا
و کنار تعبيه طوب و تفك و تهیه نفط و زبریک (53) کرده من الصباح الى الرواح
طوب اندازان جابک پهلوان و تفك باشان دلاور رزم آزمايان شير شکار بجنك
(54) و پیکار استغال نموده و از هر طرف حصار بضرب سنك سنдан نشان و تفك
جوشن کذار برج و باره آن حصار (55) خرد و هموار کرده درهم شکسته و اندرون
قلاع ان بناء عالي بطوب هوياني فرود اوerde بازمين يکسان ساخته

(56) تو کفتی سپهر بلند اقتدار

کند اهل آن قلعه را سنك سار

² Das Papier ist zerrissen, der Text ist über zwei Zeilen teilweise unleserlich.

³ Vgl. Anm. 2.

کسی را که با شاه دل نیست راست

(57) اکبر بر سر ش سنک بارد رواست

و با وجود این حال ان کبران نابکار و کفار تا پایدار فدائی وار (58) در اطراف و
حوالی آن حصار مانند مور و ملغ پیشمار دست بجنک و پیکار و طوب و تفك و نفط
و زبرک (59) براورده مانند ابر مطیر طوب و تفك و نفط و زبرک می باریدند و بهر
جاكه رخنه حصار و اثر عبور وحوش و طیور (60) بدان دیار مشاهده می افتاد بتعییر
آن استغفال غوده بیک ساعت با تمام میرسانیدند و بمحضن حصار منیع اعتماد رفیع غوده
(61) و با بُب دریا پشت استظهار مستحکم کردانیده هیچ وقت دست از جنك وجدال
باز نداشتند

مه تن و کینه کش و تیز جنك

(62) بنیروی شیر و بلای پلنک

جو عفریتی از بهر خون آمده

ز دهلیز دوزخ برون آمده

(63) و ^۱چنان^۴ سلسله آن مخاذیل در هم پیوسته بود که جز بتضریب سیف و سنان
و تفریع طوب کران انقطاع و افتراق (64) متصور نمیشد و بدین قوت و زور قریب
بیست روز در کرد حد آن حصار کردیده و بندھارا شکسته و دروازه هارا (65) مستحکم
کردانیده مضبوط داشتند که ناکاه در ان اثنا از طرف دریا باز بعدد کواكب و سیار کشته
بیحد و شمار (66) بعد ان خاکسار غدار از جوانب بلاد کفار رسیده دست بجنک و
جدال یازیده طوب و تفك و تیر و زبرک (67) باریدن اغاز نهادند بنوعی که او از آن بقمه
افلاک وجبهه مهر و ماه میرسید چون این حال مشاهده افتاد (68) نایره غضب حضرت
علپناه ظفر شعار خسرو عالی تبار پاک اعتقاد استعمال یافته بمنع این کفار نا بکار که

(69) از طرف دریا باز بدد حصار آمده بودند هنر بر بیشه هیجا مبارز الدين محمد پاشارا مع التوابع و اللواحق (70) باز داشته روز بنجشنبه^۱ سیزهم^۵ ماه مبارک محرم الحرام ختم بالخیر و المرام بنفس مبارک بعون و عصمت افریدکار و نیروی بازوی (71) کامکار ذوی القدر

کمیتی کرانگایه آورد پیش

که از رخش رسم بدش مایه بیش

از انجا بر قن علم بر فراخت

(72) باهنک^۶ نصرت(?)^۷ نوای بساخت

برآرا است لشکر برسم نبرد

نشست از بر باره ره نورد(?)

بفرمود تا لشکر نامدار

(73) در آیند پیرا من آن حصار

بازوی قوت خرابش کنند

ز سیلان خون غرق اتش کنند

(74) از قلب و جناح و میمنه و میسره دلاوران صدر و صف شکنان دلاور با تیغهاء

برهنه بر طرف دشمن شتافته بنوعی که (75) از صدای ان زلزله در کوه و غلغله در بحر افتاد

بجوشید بحر و بلزید کوه

روان کشت لشکر کروها کروه

(76) مجاهدان دلاور چالاک غزو زمزمه تکییر و تهییل بسامع مسیحیان صوامع افلاك

رسانیده از بامداد تا وقت طلوع افتاب (77) عالمتاب که زلال عمر اعلاست بکوشش و جوشش

هرچه تمامتر در امده و به معنی آیة فان بفت احديما على الاخرى (78) فقاتلوا التي

تبقى حتى تفع الى امر الله کار بسته دست بردى نمودند بنوعی^۸ که^۹ کاسمانرا باید انکشت

تغیر در دهان (79) عاقبة الامر فتح و نصرت قریب رایات ظفرنکار کشته بضرب تیر و

شمشیر و طوب و تفك و نفط و زبرگ دمار از روزگار آن (80) خاکسار برآوردن که

دیده چرخ اثیر از تأمل داروکیر ان تیره شد و سمع وبصر روزگار از کیرودار آن

(81) خیره ماند

⁵ Ms. sic ! Recte : سیز دهم ⁶ Unsichere Lesung. ⁷ Das Wort ^{که} ist zu tilgen.

ریش کردد ^۱ کدر ^۲ سع ازو کاه سماع
خون شود مردمک دیده ^۳ از ^۴ وقت نظر

و از اطراف و جوانب (82) آن حصار دلاوران نامدار بر برج و باره آن برآمده
دشمنانرا مغلوب و منکوب و خاکسار و سر نکون کرده بیغ جهاد و غزو (83) کذرانییده
و از کشته ^۵ بشته ^۶ پدید آورده با آتش جهنم و بئس المهداد فرستادند و والی انرا و بقیه
السیف چندرها که (84) در سوراخ و دره ملتوج شده بودند کرفته و دست و کردن بسته
پایی دار سیاست اوردنند بافعال ذمیمه و احتمال قبیحة (85) خودشان مبتلا شده
بیساق رسیدند جزاء بما کانوا یعملون و ان جماعت نا فرجام وکروه بی سرانجام که
(86) از جانب دریا بدد و معاونت آن بی سر ویا آمده بودند و مانندترین مجتمع شده
بسان بنات النعش متفرق و پراکنده کشتنند

(87) که از دولت و بخت و اقبال شاه
فرو رفت دشمن بخاک سیاه

الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض
(88) ^۷ جشم ^{۱۱} فلك نديد و نه بييذن بعمر خويش
این فتحها که دولت مارا میسر است
هر فتح کاسمان نهادش منهاء کار

(89) چون بنكري مقدمه فتح ديکر است

و اهل و عیال و خان و مان و مال و منال آن کفار ^۸ پیشه ^{۱۲} شرك نابکار (90) فتوح
روزگار نصرت شعار کشته عادت ان بود که چو مملکتی کردد فتح مال غارت شود و خانه غاند
برجا (91) و اندرین فتح و اقبال شه عالم کیر مال با خانه و خانه نشین شد یغما و چنان
حصار منیع و رفیع که (92) در مدت هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح

⁸ Ms. sic! Recte: کذر. ⁹ Das Wort ist folgendermaßen zu ergänzen: از و

Grammatik wie auch Rhythmus machen dies notwendig. ¹⁰ Ms. sic! Recte: پیشه.

¹¹ Ms. sic! Recte: چشم. ¹² Ms. sic! Recte: پیشه.

و تسخیر آن نکرده از نیروی دولت روز افرون بیک ساعت (93) در حوزه تصرف و تسخیر در امده و امثال این غرائب و زین هم غریبتر بسیار کرد دولت این شاه دادگر (94) و بتخانه و کلیسae ان قلاع و بلاد عساجد و منابر تبدیل یافته مؤذنان خوش الحان نداء الله اکبر (95) از دل و جان بسمع مقتربان درکاه و مقبولان بارکاه میرسانند و امامان خوش خوان باداء اوقات (96) فرایض خمسه نبوی عليه افضل الصلوات و اکل التحیات در قیام و قعود و رکوع و سجود مشکور و مسرور (97) تا هست چنین باشد و تا باد چنین بادا

این فتح نامه هیون لازال منتشر^{۱۳}اً في الربع المskون (98) صورت اصدار یافت تا فرزندان ارجند دولتیار و دلبندان سعادتمند کامکار که هر یک نجم سماء (99) سلطنت و مهرسپهر عظمت و ثمرة فواد اولی الابصار و قره العین سلاطین ذوى الاقتدار اند (100) و سادات و علماء و ارکان و امناء و اعالي و اهالی بقاع و قلاع و امصار و اقطار اقلام اسلام بدین اشارت بشارت (101) فرصت ونصرت مستبشر و ارجند و مستظہر و سر بلند کشته رشته دعا و ثنا مبرم و حکم سازند (102) و مترصد و متربق تضاعف و ترادف و تزايد و تصاعد دیکر ظفر و فیروزی و نصرت و بهروزی باشند.

(103) باشد هر طرف صد کوهه ظفر
از فتح و مدح دولت نصرت ^{۱۴} اثر خبر

تحریراً في (104) تالث عشر محرم لسنه خس و سبعين و عمانائه من هجریه

الهلالیه

الحمد لله اولاً و اخراً ظاهراً و باطناً

¹³ Unsichere Lesung.